

کهن‌ترین اسطوره‌های عاشقانه ایران غربی

نشریه تاریخ‌اندیش / شماره شش

بهمن انصاری

www.kaffeketab.ir

کهن‌ترین اسطوره‌های عاشقانه ایران غربی

بهمن انصاری

چکیده

با مطالعه کهن‌ترین داستانهای مربوط به ایران غربی به دو اسطوره عاشقانه بر می‌خوریم، اسطوره عاشقانه «زریادرس و اوداتیس» و داستان «استریانگایوس و زرینیا» که هر دو این داستانها منشا مادی-سکایی دارند. این داستانها که توسط دو مورخ یونانی یعنی «خارس میتلینی» و «کتزیاس» روایت شده‌اند؛ به دلیل گذشت زمان و بیگانه بودن نویسندگان آنها با فرهنگ و اساطیر ایرانی، شاخ و برگ‌هایی به آنها افزوده شده و تحرفیاتی در اصل آنها صورت گرفته است. اما با مقایسه آنها با شخصیت‌ها و قهرمانان متون منابع ایرانی و با بررسی وقایع تاریخی که در این داستانها شرح داده می‌شود؛ می‌توان مشابهت‌هایی در همه آنها یافت. بنظر می‌رسد وجود این اشتراکات نشان دهنده آن است که همه این داستانها می‌بایست از یک منشا مشترک نشأت گرفته باشند. در اینگونه اساطیر، ضمن روایت داستانها، یکسری از حوادث و وقایع تاریخی نیز بیان می‌گردد. در این مقاله کوشش شده است تا به این اساطیر عاشقانه پرداخته شود و

مشخص گردد که آیا این اساطیر ساخته و پرداخته تخیل نویسندگان آنهاست؛ و یا اینکه از یک حقیقت تاریخی نشات گرفته‌اند.

واژگان کلیدی: اسطوره‌های عاشقانه، مادها، مورخین یونانی، ایران، گشتاسپ، زریر، هوخستره.

مقدمه

در لابه لای داستانه‌های متون کهن و ادبیات ایران، اسطوره‌های عاشقانه‌ی بسیاری می‌توان یافت که همواره به مضامین انسانی و اخلاقی گرایش دارند. البته این داستان‌ها، ریشه در سنت شفاهی ایران دارند، که برای مدت زمان طولانی نسل به نسل به شکل شفاهی و بدون صورت مکتوب به حیات و بقای خود ادامه داده‌اند تا اینکه در متون ملی ما به صورت مکتوب در آمده‌اند. اما وقتی از قدیمی‌ترین اسطوره‌های عاشقانه در ایران غربی صحبت می‌شود، با انبوهی از سنت‌های شفاهی مواجه می‌شویم که با گذر زمان به فراموشی سپرده شده‌اند و تحریفاتی به آنها راه یافته است.

باید توجه داشت که کهن‌ترین اسطوره‌ها در ایران غربی مربوط به استیلای حکومت مادها در این سرزمین است. یعنی همان زبان مادی که اثر مکتوبی از آن در دست نیست و شرح هر آنچه که از اساطیر و تاریخ آن آمده است؛ توسط مورخین یونانی نقل شده است. اما نقل این داستانها از زبان رویدادنگاران یونانی، این پرسش را مطرح می‌کند که اسامی یاد شده در این داستانها، در کجای تاریخ و فرهنگ ایرانی قرار داشته‌اند؟ آیا این روایتها، اصالتاً ایرانی هستند؟ یا ساخته و پرداخته ذهن یونانیان است؟

فرضیه‌ای که در این ارتباط می‌توان ارائه داد این است که در صورت واکاوی اسامی برخی از شخصیت‌های نام‌برده در این داستانها؛ ردپای آنان را می‌توانیم در منابع ایرانی متأخرتر به دلیل استفاده از فرهنگ و سنت شفاهی در تدوین آنها، ببینیم.

در این مقاله به دو اسطوره کهن عاشقانه از ایران غربی خواهیم پرداخت که از لحاظ زمانی به دوره مادها تعلق دارند و در هر دوی آنها عنصر مادی و سکایی دیده می‌شود. متن کامل این داستانها آن طور که در منابع آمده است جهت یادآوری و عدم فراموش شدن آنها، در این مقاله بازخوانی می‌شود.

اسطوره عاشقانه زریادرس و اوداتیس

روایت عاشقانه «زریادرس»^۱ و «اوداتیس»^۲ یکی از کهن‌ترین افسانه‌های عاشقانه ایرانی است که علیرغم تحریفات بسیار، اصل داستان خود را تا به امروز رسانیده است. این روایت، روزگاری از مشهورترین داستان‌های ایرانی بود. به گونه‌ای که بنابر شواهد و اسناد تاریخی، در دوران مادها و هخامنشیان، نگاره‌هایی از این اسطوره را بر روی دیواره‌های معابد، کاخ‌های اشراف و حتی خانه‌های شخصی مردمان نقاشی می‌کردند (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۸-۱۹) و در برهه‌ای از تاریخ، به دلیل علاقه‌ای که مردم به شخصیت‌های این افسانه داشتند، بسیاری از ایرانیان، نام دختران خویش را اوداتیس می‌نهادند (Boyce, 1955: 477-463).

کهن‌ترین روایت بازمانده از این داستان مربوط به یادداشت‌های «خارس میتلینی»^۳ تاریخ‌نگار و روایت‌نگار دربار «اسکندر مقدونی» است.

اگر نام‌های یونانی شده سه شخصیت محوری داستان، یعنی «هیستاسپس»^۴، زریادرس و اوداتیس را مجدداً به اصل پارسی خود بازگردانیم، بترتیب با این اسامی مواجه خواهیم شد: «گشتاسپ»، «زریر» و «هوتوسا» (آتوسا).

گشتاسپ شهریار «بلخ» است. زرتشت دین خود را بر وی پیشکش کرد و او آیین زرتشتی را دین رسمی سرزمین خود نامید (دینکرد، ۱۳۸۶: ۳۲). در اساطیر کهن، وی از «خاندان نوذری» است. اما در منابع بعدی (برای قرار دادن نامش در شمار شاهان کیانی) او را از نسل «کی‌پشین» نوه «کی‌کواد» (کی‌قباد) قلمداد کرده‌اند (فردوسی، شاهنامه).

زریر برادر گشتاسپ که در جنگ با «ارجاسپ» توسط سرداری به نام «بیدرفش جادو» کشته شد. روایت کشته شدن او و کین‌خواهی پسرش «بستور»، در کتابی بازمانده از دوران اشکانیان به نام «آیاتگار زریران» (یادگار زریر) باقی مانده است (آموزگار، ۱۳۹۲: ۳۲). تعزیه کشته شدن زریر در کنار تعزیه کشته شدن «سیاوش»، موضوع دو عزای عمومی و سوگواری در ایران باستان بودند و سنت تعزیه‌خوانی اسلامی برای شهدای کربلا، دگرگون شده این سنت کهن سال باستانی است.

آتوسا در فارسی نو، نام همسر کی‌گشتاسپ و از شاه‌دخت‌های خاندان «نوذری» است

1 -- Zariadres

2 -- Odatis

3)- Chares of Mytilene (*Peri Aléxandron historíai*)

4- Hystaspes

که در شاهنامه به اشتباه، نام وی «کتایون» ذکر شده است (فردوسی، ۱۳۸۰: ۳۱۴). در «اوستا» و دیگر کتاب‌های بازمانده از دوران ساسانی، نام همسر گشتاسپ، «هئوتوسا» (آتوسا) ذکر شده است (آموزگار، ۱۳۹۲: ۳۰). «کتایون» یک نام خاص نیست؛ بلکه لقبی در معنای «جهان‌بانو» می‌باشد. احتمالاً پس از اسلام و با گسترش زبان عربی، به دلیل کم‌رنگ شدن زبان فارسی - که حدوداً دو قرن به طول انجامید - ایرانیان در شناسایی معانی برخی واژگان دچار مشکلاتی گردیدند. از همین روی کتایون که پیش‌تر لقبی برای هئوتوسا (آتوسا) قلمداد می‌شد، به اشتباه به عنوان یک اسم خاص فرض گردید.

پس تا این‌جا با توجه به داشتن ریشه ایرانی نام‌های شخصیت‌های داستان، در اصل ایرانی بودن روایت، جای تردیدی باقی نمی‌ماند. اکنون باید دید که آیا اثری از این داستان - که روزگاری از مشهورترین روایات ایرانی بود - در منابع ایرانی باقی مانده است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش، در گام نخست باید اندکی با روایت موجود، آشنایی پیدا کنیم: «هیستاسپس»، شاه بخشی از «سرزمین‌های ماد» است و زریادرس برادر کوچکتر وی نیز در بخش‌های شمالی این سرزمین، فرمان‌روایی می‌کند. شبی زریادرس در عالم رویا، اوداتیس، شه‌دخت سرزمین «مراثی‌ها» را دیده و دل‌باخته او می‌گردد. باقی روایت، داستان مسافرت‌ها و کوشش‌های زریادرس برای یافتن اوداتیس و سرانجام ازدواج این دو می‌باشد.

با کندکاو در اساطیر ایرانی، متوجه خواهیم شد که این خط سیر داستان، برای ما ناآشنا نیست. عشق رویاگونه زریادرس به اوداتیس و وقایع پس از آن، با تغییراتی جزئی در «شاهنامه فردوسی» قابل مشاهده است. با این تفاوت که در روایت شاهنامه، این گشتاسپ است که عاظم سرزمین روم شده و در عالم رویا، دل‌باخته کتایون دختر «قیصر روم» می‌گردد و نهایتاً پس از رویدادهای بسیار، با او ازدواج می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۰: ۳۱۴-۳۱۶). باید توجه داشت که فردوسی، شاهنامه را از روی نسخه «منثوری» به نظم کشیده است که توسط چهارتن از آگاهان به اساطیر ایرانی، از روی بازمانده‌های «خدای‌نامه‌های ساسانی» به‌رشته تحریر درآمده بود. باید در نظر داشت که روایت شاهنامه، در واقع منظوم روایتی ملی است که از هزاران سال پیش در میان ایرانیان مشهور بوده و در دوره اشکانی و سپس ساسانی با نام «خدای‌نامه» مکتوب گردید و پس از اسلام، اگر فردوسی اقدام

به منظوم کردن آن نمی‌نمود، چه بسا ما امروز از بخش‌های بزرگی از اساطیر کهن سال ایرانی، نمی‌توانستیم آگاهی داشته باشیم.

بنابراین به راحتی قابل فهم است که روایت «گشتاسپ و کتایون» در شاهنامه، یک بازنویسی جدیدتر از داستان عاشقانه گشتاسپ و هئوتوسا (آتوسا) در منابع پهلوی بوده و آن نیز تحریف شده روایت کهن سال عشق‌نامه زریادرس (زریر) و اوداتیس (هئوتوسا) است. پس روایت فوق‌الذکر، همان کهن‌داستانی است که «خارس میتلینی» آن را در اواخر دوران هخامنشیان یادداشت کرده و برای ما به یادگار گذاشته است. با این تفاوت که بر اثر گذر زمان، جای شخصیت‌های داستان و مناطق جغرافیایی وقوع رویدادها، دچار تغییراتی شده است. بی‌گمان این دگرگونی‌ها، از یک‌سوی به دلیل انتقال شفاهی از نسلی به نسلی بعدی و از سوی دیگر بر اثر قدمت بالای روایات و گذران ادبیات پارسی از پیچ و خم‌های دراز تاریخی، پدیدار گشته است. نمونه‌هایی از این دست‌تغییرات در بازگویی روایات اساطیری ایرانی را می‌توان بارها در متون پارسی و باورهای کهن سال ایرانی مشاهده کرد. به عنوان نمونه در داستان زریادرس و اوداتیس؛ دوشاهزاده ایرانی، یعنی هیستاسپس (گشتاسپ) و زریادرس (زریر)، فرزندان دو خدای یونانی و پسران «آفرودیت» و «آدونیس» معرفی شده‌اند که ریشه در باورهای یونانی نویسنده دارد و از تحریفات او به این روایت ایرانی است. نگارنده بر این گمان است که این شیوه انتساب دو شاهزاده ایرانی به خدایان، از آن جهت است که همواره در باور ایرانیان باستان، پادشاهان، دارای «فره ایزدی» بودند و از همین روی است که خارس میتلینی این مورخ یونانی و هموطنان وی، در درک این اعتقاد دچار اشتباه شده و این باور ایرانی را به مثابه «خدازادگی پادشاهان ایرانی» قلمداد کرده‌اند. گمان نگارنده بر آنست که قدمت این داستان مربوط به پیش از تاسیس سلسله پادشاهی ماد توسط دیاکو است.

متن کامل داستان زریر و آتوسا

در این جا متن کامل داستان زریر و آتوسا جهت بازخوانی این روایت به صورت ترجمه از متن اصلی «خارس میتلینی» آورده می‌شود:

گشتاسپ^۱ و برادر کوچکترش زریر^۲، دو پسر «آفرودیت»^۳ و «آدونیس»^۴ بودند که بر بخش‌هایی از سرزمین‌های ایرانی پادشاهی می‌کردند. گشتاسپ بر «ماد» و سرزمین‌های پایین‌تر آن چیرگی داشت و زریر در سرزمین‌های میان «دریای مازندران» تا «تنائیس»^۵ فرمانروایی می‌کرد. آن سوی تنائیس، «سرزمین مراثی‌ها»^۶ بود که بزرگ زاده‌ای به نام «اومارتس»^۷ پادشاه آن بود. «اومارتس» دختری داشت به نام «آتوسا»^۸ که در زیبایی و آراستگی بی‌همتا بود. وی را به عنوان زیباترین بانوی آسیا می‌شناختند.

یک‌شب آتوسا خوابی شگفت‌انگیز دید. او در خواب، شاهزاده‌ای را دید که از سرزمین‌های ایرانی به سراغ او آمده است. این خواب شیرین، زندگی آتوسا را دگرگون ساخت و این دختر شاداب را گوشه‌نشین ساخت. در همین زمان، زریر نیز شبی در خواب، شاه‌دخت سرزمین مراثی‌ها را دیده و دل‌باخته او گردید.

پس زریر، تاج و تخت را رها کرده و برای یافتن آتوسا، روانه سرزمین مراثی‌ها گردید. او پس از تحمل سختی‌های بسیار، سرانجام کامیاب به یافتن شاه‌دخت زیبا شد و با شادمانی وی را از پدرش خواستگاری نمود. اما از بخت‌واژگون، اومارتس درخواست زریر را رد کرد، زیرا خواهان آن بود که یگانه‌دخترش با مردی که از تبار مراثی‌ها باشد؛ پیمان زناشویی بندد. این رویداد آتوسا را سخت اندوهگین نمود.

روزگاری از این زمان سپری شد. اومارتس برای یافتن شوهری شایسته از بزرگان مراثی برای دخترش، برنامه‌ریزی می‌کرد. از همین روی جشن بزرگی برپاساخت و

۱ - در متن یونانی: «هیستاسپس»

۲ - در متن یونانی: «زریادرس»

۳ - Aphrodite الهه عشق و زیبایی در یونان باستان. در میان ایزدان ایرانی، «آناهیتا» شبیه‌ترین ایزد به «آفرودیت» می‌باشد.

۴ - Adonis نماد طبیعت و تجدیدحیات سالانه. در میان ایزدان ایرانی، «امرداد» (بنگرید به بند ۴۶ از خورنه یشت)، «زامیاد» (ایزد نگهبان زمین) و «ارُشتاد» تا حدودی شبیه‌ترین ایزدان به «آدونیس» هستند. البته «آدونیس» برخلاف «امرداد» و «ارُشتاد»، ایزدی مذکر است.

۵ - شهری در گوشه شمال شرقی دریای سیاه می‌باشد که امروز بخشی از خاک روسیه است. بر پایه این گزارش، منطقه‌ای که زریر در آن فرمانروایی می‌کرد حدها را «دریای مازندران» تا «دریای سیاه» شامل گوشه‌های شرقی ترکیه، بخش‌های از جنوب غربی روسیه و تمام کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان امروزی است.

۶ - Marathi به گمان قوی، شاخه‌ای از اقوام «سکایی» بودند.

۷ - Omartes در پارسی باستان «مرد» (؟) یا شاید «مَرت» در معنای «نامردنی» و «جاودانه» (؟)

۸ - در متن یونانی: «اوداتیس»

خویشان، نزدیکان و بزرگان شهر را به این جشن، فراخواند. پیش از آغاز جشن، آتوسا با یاری یکی از دوستان درباری‌اش، پیکتی برای زیر فرستاده و او را از این رویداد آگاه ساخت. زیر که زمان را برای به دست آوردن شاه‌دخت مراثی‌ها شایسته می‌دید، بی‌درنگ جامه‌ای سکایی بر تن کرد و بر گردونه‌ای بنشست، از تنائیس بگذشت و خود را به سرزمین مراثی‌ها رساند. جشن آغاز شده بود که زیر به گونه‌ی ناشناس، درون کاخ گردید.

اکنون زمان ازدواج آتوسا فرارسیده بود. اومارتس - همان‌گونه که از پیش، زمینه را مهیا ساخته بود- جامی از می به دست آتوسا داد و از وی خواست تا به میان بزرگان رفته و می را به جام کسی که خواهان پیوند با اوست، بریزد.

آتوسا اندکی در تالار گام برداشت و چشم به هر سوی نهاد. سرانجام زیر را شناخت و با شادکامی به سوی وی شتافت، و جام او را پر کرد. بدین‌گونه در آن‌روز خجسته، زیر شاهزاده ایرانی و آتوسا شاه‌دخت مراثی، به فرخندگی با یکدیگر پیمان زناشویی بستند.

اسطوره عاشقانه استریانگایوس و زرینیا

منظومه عاشقانه «ستریانگایوس» (استریانگا) و «زرینیا» (زرینه) توسط «کتزیاس» مورخ و پزشک یونانی «اردشیر دوم» هخامنشی در کتاب او بنام «پرسیکا» شرح داده شده است. نولدکه عقیده دارد که این داستان «یک افسانه زیبای حماسی است» (نولدکه، ۱۶:۲۵۳۷). اگر چه بنظر می‌رسد یک داستان عاشقانه مادی باشد. اما آنچه که در این میان حائز اهمیت است، ریشه‌های این داستان است که بر پایه‌ی وقایع تاریخی نشأت گرفته است.

زمان این داستان مربوط به اواخر پادشاهی مادها و بنابر گفته کتزیاس در دوران سلطنت «استیبار» یا همان «هوخشتره» یعنی پدر «آستیگ»^۱ مادی رخ داده است (جونز و رایسون، ۱۳۸۹: ۱۸۱). همچنین کتزیاس در ضمن شرح داستان، استریانگا را داماد هوخشتره مادی معرفی می‌کند که دختر او را بنام رودابه {روتالیا} به همسری دارد (همان، ۱۹۰).

آنچه که در لابه لای شرح این داستان دیده می‌شود؛ وجود واقعه‌ی تاریخی حمله

1 - Stryngaios

2 Zarinaina

3 - Ctesias

۴ - آخرین پادشاه ماد. او در جنگ با کوروش پارسی شکست خورد و سلطنت به پارس‌ها منتقل شد.

سکاها به سرزمین مادها در دوره فرمانروایی چهل ساله هوخشتره مادی است. اکنون با وجود این واقعه می‌توان خاستگاه جغرافیایی این سکاها را نیز باز شناخت. بنابر گفته هروودوت این سکاها، سکا‌های شمال فلات ایران و تورانی‌های شرق دریای مازندران نبودند، که گهگاه برای چپاول به درون فلات روی می‌آوردند؛ بلکه اینها سکا‌هایی بودند از شرق اروپا و کرانه‌های شمال غربی دریای سیاه که در تعقیب «کیمری‌ها» با عبور از کرانه غربی دریای مازندران (داغستان کنونی) سر از ایران درآورده بودند^۱ (Herodot, I/74). داستان عاشقانه استریانگا و زرینه نیز در خلال این جنگ‌ها شکل می‌گیرد و البته از آن متأثر می‌گردد. روند داستان بدین گونه است که زرینه که زن بسیار درایت‌مندی است، پس از مرگ همسر، فرمانروای سکاها می‌گردد و به منظور اتحاد با پارت‌ها با فرمانروای آنها پیوند ازدواج برقرار می‌کند. او که در جنگ با مادها حضور دارد به شدت زخمی شده و از آنها شکست می‌خورد؛ اما سردار مادی یعنی استریانگا که شیفته او شده است از او می‌گذرد و او فراری داده شده و نجات می‌یابد. اما در ادامه، ماجرای عشق این دو نفر تحت تاثیر پیمان اتحاد بین دو سرزمین قرار می‌گیرد.

زرینه که پس از جنگ‌های طولانی و فرسایشی مادها با سکاها، اکنون خواهان صلح با آنهاست؛ حاضر می‌شود از عشقی که در نهان نسبت به استریانگا دارد، بگذرد. چرا که استریانگا داماد فرمانروای مادی است و دخترش را به همسری دارد و عشق آنها به هم، خیانت به فرمانروای مادی است و به نوعی نقض پیمان صلح، میان آنها محسوب می‌شود. او که برای دوام این صلح، حتی همسرش فرمانروای پارت را می‌کشد، چراکه قصد کشتن استریانگا را دارد؛ به خاطر بقای این پیمان، حاضر نمی‌شود به عشق فراوان استریانگا تن در دهد و در نهایت استریانگا که عاشقانه دل‌باخته است، تاب نیاورده و خود را فدای این عشق می‌کند (جونز و رابسون، ۱۳۸۹: ۱۸۷-۱۹۰).

۱ - مادها در نبردی که با سکاها داشتند، شکست خوردند و در نتیجه سکاها حدود ۲۵ سال در آسیا تا به مصر پخش شدند و بخش بزرگی از آنان در ایران باقی ماندند و در این مدت بومیان نه تنها وادار به پرداخت خراج به مهاجمان بودند، بلکه ناگزیر از تحمل فشارهای گوناگون زیادی شدند. سرانجام هوخشتره توانست با مهارت و حيله در سال ۶۱۵ پیش از میلاد سرزمین خود را از شر مهمانان نامطلوب رهایی بخشد. او در ضیافتی که ترتیب داده بود بسیاری از سران سکاها را به قتل رساند.

متن کامل داستان استریانگا و زرینه

در اینجا به منظور آشنایی بیشتر با جزئیات این داستان متن کامل آن از کتاب پرسیکا اثر کتزیاس آورده می‌شود:

استیبار ۴۰ سال بر مادها حکومت کرد. در دوران حکومت استیبار، پارت‌ها در برابر مادها شورش کردند و سرزمین و شهر خود را به سکاها سپردند. در نتیجه جنگی میان سکاها و مادها در گرفت که چندین سال به درزا کشید و نبردهای بسیاری در گرفت و پس از تلفات بسیار در هر دو طرف، سرانجام صلح را با این شرایط پذیرفتند که پارت‌ها تابع ماد باشند و هر طرف باید بر قلمرویی که قبلاً در اختیار داشته است حکومت کند و برای همیشه با یکدیگر دوست و متحد باشند.

در آن زمان زنی بنام زرینه بر سکاها فرمان می‌راند که شیفته جنگ بود و دلاوری و عملیاتش او را در میان زنان سکایی به راستی نامدار کرده بود. این زن از سایر زنان فوق العاده زیباتر و از لحاظ برنامه‌ها و جزئیات هر کاری که بر عهده می‌گرفت، تحسین بر انگیز بود. زرینه آن دسته از همسایگان بربر {بیگانه} را که با گستاخی یورش می‌آوردند و می‌کوشیدند، قبیله سکا را به بردگی کشند، شکست داد و بخش بزرگی از قلمرو خود را متمدن کرد، چندین شهر بنیان نهاد و خلاصه اینکه به زندگی مردم قبیله خود شادی بیشتری بخشید. به این دلیل پس از مرگش مردم بومی، برای سپاس نیکی‌هایش و به یاد فضیلتش، آرامگاهی ساختند که از همه‌ی بناهای آن کشور با شکوه‌تر بود...

وقتی کیدرائوس که برادر و شوهر نخست او و پادشاه سکاها بود، در گذشت؛ این زن با مرموس فرمانروای سرزمین پارت‌ها ازدواج کرد. وقتی پادشاه پارس علیه آنها لشکر کشی کرد، او در جنگ زخمی شد و گریخت و استریانگا تعقیبش کرد. «زنانشان در کنار مردان می‌جنگند. زنان سکایی سوار بر اسب می‌جنگند و استریانگا نامی، زمردان ماد، زن سکایی را به فربه‌ای از اسب فرو انداخت.» زرینه نزد او تضرع کرد و استریانگا وقتی دید آن زن سکایی جوان و زیباست بی آنکه آسیبی به او رساند به حال خود رهاش کرد و زرینه نجات یافت.

اندکی پس از آن شوهرش، استریانگا را دستگیر کرد و قصد داشت او را بکشد. اما زرینه نزد او التماس کرد که از جان‌ش بگذرد، اما وقتی نتوانست رضایت او را بگیرد، برخی از زندانیان را آزاد کرد و با کمک آنان مرموس را کشت و او به طوری که کتزیاس

می‌گوید، آن سرزمین را به ایران بازگرداند و با او {شاه پارس} متحد شد. کتزیاس می‌گوید که پس از مرگ مرموس، پادشاه سکاها، استریانگا در نهران مدت‌ها عاشق زرینه بود و زرینه نیز عاشق او بود.

بنابراین استریانگا به دیدار زرینه در کاخ سلطنتی سکاها در شهر دروکسانک می‌رود. وقتی زرینه او را دید، با خشنودی بسیار به او خوش آمد گفت، او را در برابر دیدگان همگان بوسید و در کنار راه سوار بر گردونه شد و گفتگو کنان به کاخ رسیدند. زرینه همچنین از سپاهی که همراه او بود، استقبال به راستی باشکوه کرد. پس از آن استریانگا که به خاطر عشقش برای زرینه آه می‌کشید به اردوگاه خود بازگشت. بیتاب شده بود با معتمدترین خواجه از ملازمان زرینه رایزنی کرد و آن خواجه او را دلگرم و ترغیب کرد که آن بزدلی شدید را کنار بگذارد و به خود زرینه بگوید. استریانگا دلگرم شد و از جا پرید و نزد او رفت. زرینه با خوشحالی آمدنش را خوش آمد گفت و با اینکه به حاشیه می‌پرداخت، می‌نالید و رنگ به رنگ می‌شد با این حال دل به دریا زد و به او گفت که گرفتار آتش عشق او شده است و در آرزویش می‌سوزد. زرینه گفت که این موضوع برایش شرم آور و زینبخش خواهد بود و برای خود او شرم آورتر و زینبخش‌تر نیز خواهد بود که همسری نیز دارد یعنی رودابه {روتالیا} دختر آستیار که شنیده بود نه فقط از خودش بلکه از بسیاری زنان دیگر نیز زیباتر است و در خواست او را با ملایمت رد کرد و گفت باید دلیر باشد و به خاطر لذتی گذرا نباید متحمل رنجی طولانی شود که با آگاه شدن رودابه چنین می‌شد.

پس از آنکه زرینه این سخنان را گفت، استریانگا مدتی دراز ساکت ماند، سپس بار دیگر رخصت خواست و روانه شد. عمیقاً ناامید بود و نزد آن خواجه اندوه خود را از سرنوشتش ابراز کرد. سرانجام بر چرمینه‌ای کلامی چند نوشت و خواجه را سوگند داد که پس از آنکه استریانگا خودش را کشت؛ او آن چرمینه را به زرینه دهد. پس از نوشتن آن چرمینه را بر بالش نهاد و شمشیرش را خواست تا خودش را به هادس {جهان مردگان} برد.

استریانگا در این نامه به زرینه چنین می‌گوید:

«من تو را رهایی بخشیدم و تو رهاییده منی و به خاطر تو کار من ساخته است و خود را کشته‌ام- زیرا تو را به خشنود کردن من میلی نیست. این راه و این عشق را خود

بر نگزیدم که ایزد عشق مرا نابود کرد و این خدایی است مشترک برای همه انسان‌ها و برای تو نیز.

و چنین است که هرگاه او {ایزد عشق} با دهش و مهر نزد کسانی آید، خوشی‌های فراوان روایشان دارد و نیز مواهب بسیارشان دهد، اما هرگاه خشمگین باشد و چنان آید که اکنون نزد من آمده است، شرارت‌های بیشمار بر انگیزد و سرانجام یکسره ویران، و از بن نابودشان کند، من با مرگ خود بر این گواهی می‌دهم. پس هرگز تو را نفرین نمی‌کنم بلکه برایت دعا می‌کنم، سزوارترین دعاها را، اگر با من چنان که سزوار بود رفتار می‌کردی...».

نتیجه

اگر چه روایت‌های کهن عاشقانه مربوط به ایران غربی از کهن‌ترین داستانهای ایرانی می‌باشند؛ اما به دلیل وجود فرهنگ شفاهی و عدم زبان نوشتاری به صورت مکتوب در نیامده‌اند. تنها ردپای آنها را می‌توان در آثار مورخین یونانی جست. در این داستانها نام شخصیت‌ها و مناطق جغرافیایی وقوع این رویدادها دچار تغییراتی شده است، که این دگرگونی‌ها از یک سو به دلیل انتقال شفاهی آنها از نسلی به نسل دیگر و از سوی دیگر بر اثر قدمت روایات و گذشت مدت زمان طولانی از سابقه آنها، ایجاد شده است. اما وجود مشابهت‌های عملکرد این شخصیت‌ها با قهرمانان متون داستانهای ایرانی، اصل ایرانی بودن این روایت‌ها و وجود یک منشا مشترک در همه آنها را تقویت می‌کند.

نکته دیگر اینکه در همه‌ی این داستان‌ها وجود یک عنصر و یا یک واقعیت تاریخی خودنمایی می‌کند. چنانکه در داستان زریادرس و اوداتیس وجود شخصیت تاریخی چون گشتاسپ و در داستان استریانگایوس و زرنیا حضور هوخستره پادشاه مادی و نبرد طولانی او با سکاها دیده می‌شود که این موارد، فرضیه واقعی بودن این داستان‌ها و حضور آنها را در بخشی از تاریخ این سرزمین تقویت می‌کند. یعنی اساطیری با منشا تاریخی که پس از گذشت سالیان دراز خود را به زمان ما رسانده‌اند اگر چه در ظاهر به فراموشی سپرده شده باشند.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۹۲)، *یادگار زیریران: متنی حماسی از دوران کهن*، تهران: معین.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۷۰)، *اسطوره زندگی زردشت*، تهران: انتشارات بابل.
- انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، *زرتشت و زرتشتیان*، تهران: نشر آرون.
- اوستا (۱۳۷۱)، *کهنترین متن‌ها و سروه‌های ایرانی*، گزارش جلیل دوست‌خواه، تهران: انتشارات مروارید.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: نشر سخن.
- جونز، لوید لولین، رابسون، جیمز (۱۳۸۹)، *پرسیکا: داستانهای مشرق زمین تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کتزیاس*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران.
- دینکرد (۱۳۸۶)، *کتاب پنجم*، ترجمه و تصحیح ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نوبت دوم، تهران: معین.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، *شاهنامه*، تهران: انتشارات پیمان.
- نولدکه، تئودور (۲۵۳۷)، *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: نشر سپهر.
- Boyce, A. History of Zoroastrianism, Leiden/Koln, I, II: de Bruyn, Reizen over Moscovi door Persie, t Amsteld, 1714.
- Chisholm, Hugh, ed. (1911). "Chares (of Mytilene)". Encyclopædia Britannica. 5 (11th ed.). Cambridge University Press. p. 859.
- Hammond, N.G.L.; Scullard, H.H. (1970). Oxford Classical Dictionary (2nd ed.). Oxford University Press. p. 227. ISBN 0198691173.
- Herodotus, The HISTORY of HERODOTUS, I.
- C. A. Robinson, Jr., The History of Alexander the Great, 2 vols., Providence, 1953
- J. Seibert, Alexander der Grosse, Erträge der Forschung 10, Darmstadt, 1972, pp. 12ff. and passim
- L. Pearson, The Lost Histories of Alexander the Great, Philological Monographs 20, n.p., 1960, pp. 50-61.